

باسمه تعالی

۲ مشتق
۲ تنبیه اول: بساطت یا ترکیب مفهوم مشتق
۲ نقد نظریه مرحوم نائینی
۲ انتزاعی بودن مفهوم شیء
۳ نکته
۳ اختیار شق دوم از کلام سید شریف
۴ اشکال مرحوم آخوند به صاحب فصول
۵ تنظیم
۶ جواب استاد به اشکال مرحوم آخوند

موضوع: تنبیه اول / مشتق / مقدمات علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد بساطت و ترکیب مفهوم مشتق بود. سید شریف فرموده بود مفهوم مشتق باید بسیط باشد زیرا اگر مرکب باشد) یعنی مشتق مرکب از ذات و مبدا باشد) دو شق وجود دارد یا مفهوم ذات (از کلمه ذات تعبیر به شیء نیز میشود) داخل در مفهوم مشتق است یا مصداق شیء داخل در مفهوم مشتق است. مفهوم شیء داخل در مشتق باشد لازمه اش تبدیل عرض عام به ذاتیات است و اگر مصداق شیء داخل در مفهوم مشتق باشد لازمه اش انقلاب قضیه ممکنه به ضروریه است. صاحب فصول در مقام جواب از سید شریف فرمود ما شق اول را اختیار میکنیم و مشکلی پیش نمی آید زیرا بحث ما معنای لغوی است و ربطی به بحث های منطقی و فلسفی ندارد و در معنای لغوی نیز چنین تالی فاسدی وجود ندارد. مرحوم آخوند در مقام جواب از صاحب فصول فرمود اصطلاح منطقی و فلسفی نیز از معنای لغوی اخذ شده است پس اشکال سید شریف هنوز باقی است. بعد در مقام جواب از سید شریف فرمود ما اگر قائل به دخول مفهوم شیء در مشتق شویم مشکلی پیش نمی آید زیرا این مفاهیم فصل حقیقی نیستند بلکه فصل های مشهوری و اظهر آثار است. مرحوم نائینی در مقام جواب از مرحوم آخوند فرمود و لو اینکه ناطق و امثال آن فصل حقیقی نیستند ولی ناطق حقیقتش نفس ناطقه است و اگر مفهوم شیء داخل در مشتق باشد عرض عام جزء ذات شده است.

مشتق**تنبیه اول: بساطت یا ترکب مفهوم مشتق****نقد نظریه مرحوم نائینی**

ایشان فرمودند و لو اینکه ناطق به معنای مدرک کلیات و غیر آن از فصل های مشهوری است و فصل حقیقی نیست اما ناطق به معنای نفس ناطقه فصل حقیقی است حال اگر مفهوم شیء به این معنا داخل در ناطق باشد باز هم اشکال سید شریف باقی است.

به نظر می آید که این ادعا نیز درست نباشد زیرا ما نمیتوانیم به کنه و حقیقت اشیاء پی ببریم و به آنها علم داشته باشیم فلذا اینکه مرحوم نائینی میفرماید حقیقت انسان نفس ناطقه است درست نیست و جواب مرحوم آخوند درست است و اشکال سید شریف از بین میرود و مشکلی از جهت مقوم شدن عرض عام به وجود نمی آید چون حقیقت اشیاء در دسترس ما نیست. اما باید توجه داشته باشیم بالاخره هر موجودی یک حقیقتی دارد و لو اینکه در دسترس ما نباشد و ما نقل کلام میکنیم به همان مشتقی که از حقیقت چیزی ساخته شده است و بعید است که از حقیقت اشیاء مشتق اخذ نشده باشد. فلذا همان مشتقی که از حقیقت چیزی ساخته شده است و فصل حقیقی آن چیز است اگر مفهوم شیء داخل در مفهوم آن مشتق باشد لازمه اش تبدیل عرض عام به ذاتیات است پس هنوز اشکال سید شریف باقی است.

انتزاعی بودن مفهوم شیء

به اشکال سید شریف جواب بهتری داده شده است و آن عبارت است از اینکه مفهوم شیء در خارج ما بحذاء ندارد تا لازمه ی دخول مفهوم شیء در مفهوم مشتق اشکالی به وجود بیاورد شاهد این مطلب این است که لفظ شیء منطبق بر خالق و مخلوق، موجود و معدوم و میشود در حالی که اگر مفهوم شیء در خارج ما بحذاء داشت نباید چنین انطباق هایی درست باشد. فلذا در جواب سید شریف گفته میشود که ما قائل به دخول مفهوم شیء در مفهوم مشتق میشویم و تالی فاسدی نیز به وجود نمی آید زیرا مفهوم شیء یک امر انتزاعی است و در خارج ما بحذاء خارجی ندارد تا تبدیل عرض عام به ذاتیات شود.

نکته

اساسا در اشکال سید شریف حرفی از لزوم تالی فاسد به میان نیامده است بلکه این بحث در رابطه به مراحل فکر است^۱ و ربطی به بحث وضع مشتق و معنای لغوی مشتق ندارد فلذا معلوم نیست که اشکال سید شریف وجود تالی فاسد باشد.

اختیار شق دوم از کلام سید شریف

سید شریف فرمود اگر در معنای مشتق، مفهوم «شیء» را اخذ نکنید بلکه مصداق شیء را بیاورید، تالی فاسدش این است که قضیه ممکنه خاصه به ضروریّه، انقلاب، پیدا می‌کند. در قضیه «الانسان ضاحک» کلمه ضاحک، مشتق است اگر مصداق شیء در معنای آن مأخوذ باشد، معنای قضیه مذکور چنین است: «الانسان انسان له الضحک» زیرا در مثال مذکور، مصداق شیء، خود انسان است و طبق فرض دوم شما در معنای مشتق، مفهوم شیء را اخذ نمودید بلکه مصداق شیء را در آن اخذ کرده اید. صاحب فصول در جواب از سید شریف می‌فرماید:

اولا در قضیه مذکور و امثال آن، محمول قضیه، مصداق شیء به نحو مطلق نیست بلکه مصداق شیء محمولی است که مقید به قید است یعنی انسان مقید به ضحک محمول است بنابراین، محمول قضیه، مصداق شیء به طور کلی و به نحو اطلاق نیست بلکه محمول ما مصداق شیء مقید به قید و موصوف به وصف است.

و ثانيا باید آن قید و وصف را ملاحظه کنیم اگر قید از قبیل ناطقیّت باشد، در این صورت، ثبوت ناطقیّت برای انسان، ضرورت دارد اما اگر وصف و قید از قبیل ضحک و کتابت باشد، در این صورت، آنها برای انسان، ضرورت ندارند یعنی انسان می‌تواند

^۱ گفته شده است مشهور - در علم منطق - فکر را چنین تعریف کرده‌اند: «الفکر هو ترتیب امور معلومه لتحصیل امر مجهول» فکر، این است که انسان، چند امر معلوم را مرتب کند و از آن «امور» مجهولی را کشف نماید. می‌دانید که اقل جمع منطقی دوتا است لذا باید حدّ اقل، دو «امر» و دو شیء را در کنار یکدیگر قرار دهیم تا از آن، امر مجهولی را کشف کنیم. اشکال: لازم نیست حدّ اقل دو امر را مرتب نمائیم تا به مجهولی پی ببریم بلکه گاهی از یک امر، مجهولی را کشف می‌کنیم و آن عبارت است از اینکه: در منطق، ملاحظه کرده‌اید که می‌توان در تعریف یک شیء، فصل قریب را ذکر کرد و گفت «الانسان ناطق» «در موردی که» معرف «ما» ناطق «هست، تنها از طریق فصل قریب می‌توان با» انسان «آشنا شد و آن را شناخت در مثال مذکور، دو امر نداریم بلکه با یک امر -ناطق- انسان را معرفی کردیم پس چرا شما در تعریف فکر گفتید هو ترتیب» امور «معلومه لتحصیل امر مجهول.

جواب: شارح مطالع از مشهور، دفاع کرده و فرموده‌اند اشکال مزبور وارد نیست. کلمه «ناطق» مشتق و از نظر معنا مرکب است یعنی لفظ ناطق، صورتا و ظاهرا یک امر است ولی در واقع، دو شیء و دو امر است معنای ناطق «شیء له النطق و ذات له النطق» است پس ناطق از دو امر مرکب شده: الف: شیء و ذات ب: ناطقیّت. پس در مثال مذکور و ماده نقض شما هم از امور و «امران» به مطلبی پی بردیم نه از «امر واحد».

ضاحک و کاتب باشد ولی کتابت و ضحک برای انسان ضرورتی هم ندارد و یا آن قید برای انسان ضروری العدم است مثلاً گفته میشود انسانی که مقید به وصف قدرت بر جمع نقیضین است که در این صورت چون قید ضروری العدم برای انسان است پس خود انسان نیز ضروری العدم میشود

بنا بر این مطالب، شما فرمودید قضیه «الانسان ضاحک» قضیه ممکنه است، حال اگر ما مصداق شیء را در معنای ضاحک اخذ کنیم و قضیه به این صورت درآید «الانسان انسان له الضحک» آیا قضیه مذکور از امکان به ضرورت منقلب می‌شود؟ در جواب گفته میشود که هیچ گونه تغییری حاصل نمیشود و معنای «الانسان ضاحک» عبارت است از «الانسان انسان له الضحک» و واضح است که نفس انسانیت، برای انسان، ضرورت دارد نه انسان مقید و موصوف به ضحک و کتابت.

اشکال مرحوم آخوند به صاحب فصول

ایشان در مقام جواب از صاحب فصول میفرماید:

اگر محمول فقط مقید است یعنی وقتی گفته میشود «انسان له الضحک» در حقیقت محمول فقط انسان است و لو اینکه تنقید داخل است ولی قید از محمول خارج است و لحاظ نشده است. در این صورت اشکال باقی است یعنی قضیه ممکنه منقلب به قضیه ضروریه شده است زیرا انسانیت برای انسان ضروری است.

و اگر مجموع قید و مقید باهم محمول واقع شده و شیء له الضحک که وصف و موصوف است با هم بر انسان حمل شده است می‌گوئیم: قضیه الانسان شیء ای انسان له الضحک به دو قضیه منحل می‌شود که یکی از آن دو ضروریه و آن دیگری ممکنه است:

۱- قضیه الانسان انسان که ضروریه است.

۲- الانسان له الضحک که ممکنه است.

دلیل انحلال

گفته شده است الاوصاف قبل العلم بها اخبار و الاخبار بعد العلم بها اوصاف.

توضیح الاوصاف قبل العلم بها اخبار: اوصاف یعنی چیزهایی که در ظاهر کلام به صورت وصف آمده‌اند و بالمطابقه از اوصاف هستند. اگر همین وصف پیش از علم مخاطب و مستمع بکار رود [یعنی هنوز مخاطب از آن وصف اطلاعی ندارد] باطنش اخبار خواهد بود و بالملازمه از آن وصف خبر دادن است. مثلاً شنونده نه از ملاقات شما با زید خبر دارد و نه از عالم بودن زید و شما در مقام اخبار می‌گوئید: «لقت زیدا العالم» که زید را به صفت علم وصف کرده‌اید، و خبر از ملاقات با او داده‌اید

ولی خود «زیدا العالم» باطنا یک خبر است «ای لقیّت زیدا و هو عالم» پس ظاهرا یک کلام است ولی به دو کلام منحل می‌شود.

توضیح و الاخبار بعد العلم بها اوصاف: اخبار یعنی کلماتی که در ظاهر به صورت خبر آمده و بالمطابقه خبر است، اگر پس از علم مستمع بکار برده شوند، باطن آنها اوصاف خواهد بود و بالملازمه اوصاف هستند نه اخبار. مثلا اگر گفته شود: «لقىّت زیدا و هو العالم»، این عبارت در واقع دو خبر است ولی شنونده از قبل می‌دانست که زید عالم است، پس در باطن گویا گفته شده است: «لقىّت زیدا العالم».

حال ما نحن فيه از قسم اول است. یعنی گرچه در ظاهر به صورت وصفی گفته است: «الانسان شیء له الضحک» ولی چون شنونده از وصف ضاحک بودن انسان بی‌اطلاع است، گویا گفته است: «الانسان شیء ای انسان و هو له الضحک او ضاحک»، در این صورت قضیه اولی ضروریّه و قضیه دوّمی ممکنه است.

نتیجه: حق با سید شریف است و اشکال انقلاب ممکنه به ضروریّه پیش می‌آید، ولی نه به نحوی که به گفته سید شریف انقلاب به یک ضروریّه باشد، بلکه انقلاب به یک ضروریّه و یک ممکنه پیش می‌آید و ظاهرا مرحوم آخوند می‌خواهد بگوید که در این مطلب خلاف ظاهر است

تنظیر

مرحوم آخوند در ادامه تنظیری را مطرح می‌فرماید و آن عبارت است از اینکه اتّصاف موضوع به وصف عنوان محمول (عقد الحمل) انواعی دارد:

۱- گاهی به نحو ضرورت است و ثبوت محمول برای ذات موضوع بالضرّورة است. مثلا «الانسان حیوان ناطق بالضرّورة» قضیه ضروریّه است

۴- گاهی به نحو امکان است. که نامش ممکنه خاصّه است.

و صورتهای دیگری که در محملش بیان شده است

و از طرفی ذات موضوع به وصف عنوانی خود موضوع (عقد الوضع) مورد اختلاف است:

شیخ الرئیس ابن سینا فرموده است: «این اتّصاف به نحو فعلیّت است، یعنی وقتی می‌گوئیم: «الانسان کاتب» منظور آن موجوداتی است که در خارج در یکی از ازمنه ثلاثه موجود می‌شوند، اما آنجا که تا آخر هم فردی پیدا نخواهد شد نمیتوان گفت: الانسان کاتب

و جناب فارابی فرموده است: «این اّتصاف به نحو امکان است یعنی همین اندازه که ممکن باشد که ذاتی در خارج موجود شود کافی است تا قضیه درست کنیم و محمولی را برای آن بار کنیم.»

بنا بر این مطالب: همان طوری که عقد الوضع قضیه به یک قضیه منحل می شود «و الانسان ای الموجود الذی صدق علیه الانسان» هکذا عقد الحمل قضیه هم به یک قضیه منحل می شود و «ضاحک ای شیء ثبت له الضحک پس باز هم این مطلب، منطقی، شاهدی بر انحلال قضیه الانسان ضاحک به دو قضیه ضروری و ممکنه است. و همان گونه که قبلا نتیجه گرفتیم، اشکال دارد.

جواب استاد به اشکال مرحوم آخوند

اینکه مرحوم آخوند فرمود اگر محمول انسان است و قید لحاظ نشده است انقلاب لازم می آید درست نیست زیرا باید توجه داشت که درست است قید از محمول خارج است ولی تقیید داخل در محمول است فلذا محمول را به حصه ی خاصی تخصیص میدهد و آن حصه خاص انسانی است که دارای ضحک است و انسانی که دارای ضحک است ممکنه است پس اشکال ایشان وارد نیست.

و از طرف دیگر اینکه مرحوم آخوند فرمود اگر محمول مجموع قید و مقید است باعث انحلال میشود درست نیست زیرا اولاً انحلال به دو قضیه ممکنه و ضروری خلاف ارتکاز است. بله ما قبول داریم که وصف قبل از اینکه خبر از او داده شود وصف است ولی باید در نظر داشت که حین حمل محمول به صورت مقید حمل میشود. و اینکه قبل از علم خبر بوده است دلیل نمیشود که در حین حمل اخبار نیز مد نظر باشد بنا بر این وقتی مجموع مقید و قید با هم حمل شدند در حکم قضیه واحد هستند و یک مجموع بر یک موضوع حمل میشود پس در ما نحن فیه که به صورت مشتق مطرح شده است باید لحاظ وصفی آن را در نظر گرفت نه اینکه لحاظ خبر آن نیز مورد نظر قرار بگیرد.

و ثانیاً بر فرض که انحلال به وجود بیاید باز هم مشکلی نیست زیرا این گونه انحلال ها تحلیلی است و اینکه مصداق شیء در مفهوم مشتق اخذ شده باشد این است که وقتی تحلیل میکنیم منحل به دو قضیه میشود این که تالی فاسد نیست. اصلاً تحلیل به سه قضیه شود این تحلیل های عقلی مضر به مطلب نیست.